گفت‌وگو با مهدی قزلی درباره راه‌ورسم زندگی آیت‌ا... سیدجواد خامنه‌ای و آنچه می‌توان از آن آموخت

# مجتهدی که اهل سلوک بود

گفت‌وگو

علی باقریان

**سیدجواد حسینی خامنه‌ای (۱۶ آذر ۱۲۷۴ در نجف- ۱۴ تیر ۱۳۶۵ در مشهد) فقیه مجتهد و پدر آیت‌ا... سیدعلی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران، بود که در کودکی همراه خانواده به تبریز مهاجرت کرد و به این واسطه به سیدجواد تبریزی شهرت یافت. او در دوران نوجوانی شاهد برخی رخدادهای نهضت مشروطه در تبریز بود که ازجمله آن‌ها می‌توان به جنگ‌های روسیه و مشروطه‌خواهان در محله امیرخیز و شهادت ثقةالاسلام تبریزی و به‌دارکشیدن او در روز عاشورا اشاره کرد. آیت‌ا... خامنه‌ای همچنین سخنرانی پرشور و طولانی شوهرخواهر خود، شیخ‌محمد خیابانی، را از نزدیک مشاهده کرد.**

**آیت‌ا... سیدجواد خامنه‌ای پس از فوت پدرش برای زیارت به مشهد سفر کرد و به فضای علمی این شهر علاقه‌مند شد. بنابراین، مدتی در مشهد ماند و سپس به تبریز بازگشت. او در سن سی‌ودوسالگی برای ادامه تحصیلات به نجف رفت و حدود شش‌سال در آنجا ماند. آیت‌ا... سیدجواد خامنه‌ای تحصیلات خود را در تبریز، مشهد و نجف گذراند و از محضر استادان بزرگی چون میرزای نائینی، آقاضیاءالدین عراقی، سیدابوالحسن اصفهانی، محمدحسین غروی‌اصفهانی، حاج‌آقاحسین قمی، میرزامهدی اصفهانی و دیگران بهره برد و از بسیاری از آن‌ها اجازه اجتهاد گرفت.**

**او پس از فوت مادرش، همراه همسر خویش، به مشهد مهاجرت کرد و در اینجا سکونت گزید و در ادامه به تدریس فقه و اصول مشغول شد. آیت‌ا... سیدجواد خامنه‌ای، همچنین امامت جماعت مسجد صدیقی‌های بازار مشهد و همچنین مسجد گوهرشاد را برعهده داشت. ایشان آثاری ازجمله «حاشیه بر شرایع‌الاسلام»، «حاشیه بر رسائل»، «حاشیه بر مکاسب» و «تقریرات دروس میرزای نائینی» از خود به‌جای گذاشت. پدر رهبر معظم انقلاب، با وجود جایگاه والای علمی، زندگی‌ای بسیار ساده و در عسرت داشت. ایشان در نودویک‌سالگی در مشهد وفات یافت و در رواق «توحیدخانه» حرم رضوی به خاک سپرده شد.**

**امسال در آستانه سالگرد درگذشت آیت‌ا... سیدجواد خامنه‌ای، زندگی‌نامه‌ای ویژه از ایشان به چاپ رسید. «روایت آقا؛ خاطرات حضرت آیت‌ا...العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) از زندگی پدر» تازه‌ترین اثر انتشارات «انقلاب اسلامی» است. اما شخصیت سیدجواد آقا پیش از این نیز موضوع کتاب و مقاله بوده است. مشهورترین این آثار شاید «زندگی اینجاست؛ کوتاهه‌هایی از زندگی آیت‌ا... سیدجواد خامنه‌ای» باشد. اثری از مهدی قزلی که انتشارات «سوره مهر» حدود دو سال پیش آن را چاپ و منتشر کرده است. انتشار «روایت آقا» مناسبتی فراهم آورد که با این نویسنده درباره راه‌ورسم زندگی آیت‌ا... سیدجواد خامنه‌ای و آنچه می‌توان از آن آموخت گفت‌وگو کنیم.**

**با توجه به شناختی که از آیت‌ا... سیدجواد خامنه‌ای بدست آورده‌اید، چه نکته ویژه‌ای درباره ایشان هست که بخواهید به آن بپردازید؟**

آقاسیدجواد خامنه‌ای به یک دسته و نحله از روحانیون تعلق دارد که آن دسته را ما کمتر می‌شناسیم. وجود داشته‌اند روحانیونی که سلوک روحانیتشان فردی‌تر بوده است و مبتنی بر خودسازی و خودشناسی. این دسته کسانی بودند که چون از اجتماع کناره‌گیری می‌کردند، خیلی حواسشان به خودشان بود. مثلا اگر کسی ازشان سؤال داشت توی بازار، نمی‌گذاشتند دنبالشان راه بیفتد، می‌ایستادند به سؤالش جواب می‌دادند و خداحافظی می‌کردند و این را خیلی مناسب نمی‌دانستند.

حالا به شکل عجیبی پسرهای آقاسیدجواد برعکس آدم‌های بسیار اجتماعی‌ای شده‌اند که نه‌تنها مسئله‌شان این نبوده است که آدم‌ها دورشان جمع شوند، بلکه می‌رفته‌اند آدم‌ها را صدا می‌کرده‌اند که بیایند دورشان جمع شوند. البته نه با نگاه همین مریدومرادبازی، ایده‌هایی داشته‌اند در تغییر وضعیت اجتماع و نکاتی از این دست. به‌هرحال، دورویه متفاوت بوده است دیگر. معروف است که آقاسیدجواد وقتی می‌خواست برود نمازجماعت، یک‌راست می‌رفت توی سجاده و محراب می‌ایستاد و نماز را شروع می‌کرد. بعد از نماز هم بلافاصله خارج می‌شد، مگر اینکه قبلش قرار بر سخنرانی گذاشته بوده باشند.

بعضی‌ها فکر می‌کنند که این یک سلوک ضداجتماعی است، درحالی‌که این جوری نیست. سلوک ضداجتماعی نیست، بلکه یک سلوک فردی است. ضدیتی با اجتماع ندارد. یعنی هر وقت مسئله اجتماعی‌ای به‌وجود می‌آمد یا سراغشان می‌آمدند ازشان سؤالی می‌کردند، درخواستی داشتند، این بزرگواران عمل می‌کردند. جنس آقاسیدجواد را می‌گویم. آیت‌ا... بهجت هم از این دسته بود. شما از آقای بهجت فعالیت اجتماعی جدی عمومی نمی‌بینید، ولی این نبوده است که به اجتماع و مسئله‌های اجتماعی و سیاسی بی‌اعتنا باشند. بی‌اعتنا نبودند، ولی فعال هم نبودند. به یک معنا منفعل هم نبودند. اگر در معرض مسئله و سؤال قرار می‌گرفتند، از خودشان واکنش نشان می‌دادند، ولی شروع‌کننده کنش‌های اجتماعی نبودند.

**بنا بر یک تصور عمومی، دو دسته روحانی داریم: روحانیون سنتی که در امور سیاسی مداخله نمی‌کنند و روحانیون سیاسی. چطور می‌شود این دو گروه را با هم جمع کرد؟**

این خیلی ناظر به ظرفیت‌های آدم‌هاست. اولا، در روحانیت سنتی هم وجود داشته‌اند روحانیونی که فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی می‌کرده‌اند و باز جزو دسته روحانیون سنتی حساب می‌شده‌اند. دنیای مدرن، روحانیت سیاسی (به معنایی که شما گفتید) را هم به وجود آورد. الزامات و ملزومات دنیای مدرن و دنیای جدید بود که باعث شد امام خمینی(ره) این شکل از مواجهه با عالم را پیدا کند؛ یک بخشی‌اش البته مال شخصیت فردی خودش بود. وگرنه آن کسی که نظریه ولایت‌فقیه را مطرح می‌کند، آیت‌ا... نائینی است. یعنی مسئله ولایت‌فقیه را پیش از امام(ره) آیت‌ا... نائینی مطرح کرده است، خیلی جدی. آن کسی که با جدیت مطرحش کرده، آیت‌ا... نائینی است. اما آیت‌ا... نائینی در بستری این را مطرح می‌کند که بروز اجتماعی و سیاسی پیدا نمی‌کند و در دوره امام(ره) بروز اجتماعی و سیاسی پیدا می‌کند. بالأخره، امام(ره) پیش از آنکه تبدیل بشود به مرجع یگانه دوران خودش، تلاش‌های زیادی کرد برای اینکه آقای بروجردی و بعد هم آقای حکیم را تبدیل کند به مرجع بزرگ. این تلاش‌ها جنسشان تلاش دوران جدید است. یعنی فهم اینکه ما به‌جای چندتا مرجع، احتیاج داریم به یک مرجع اصلی که همه اجتماع حرفش را بخوانند. این فهم یک فهم دنیای مدرن و دنیای جدید است.

برگردم به حرف قبلی؛ مهم است که آدم‌ها بر اساس ظرفیت‌هایشان عمل کنند. اگر من یک معلم ساده‌ام و در معلمی ساده خودم می‌توانم مؤثر باشم و بهترین عملکرد را داشته باشم، باید معلم باقی بمانم. این نیست که اگر من معلم خوبی هستم، لزوما ناظم خوبی هم در مدرسه باشم یا مدیر خوبی در مدرسه باشم یا معلم پرورشی خوبی در مدرسه باشم. اینکه من بفهمم و بشناسم ظرفیتم را و در محل ظرفیت خودم بایستم، این موضوع خیلی مهمی است. آقاسیدجواد به نظر من در این موضوع فهم جدی داشت، خیلی جدی. البته به همه مسئله‌های قبلی‌ای که درباره‌شان صحبت کردیم، باید کناره‌گیری از دنیای آقاسیدجواد را هم اضافه کنیم. ایشان خیلی به امور دنیایی بی‌اعتنا بود، خیلی به مسئله‌های دنیایی بی‌اعتنا بود.

**استغنا داشت.**

این استغنا قسمت ذهنی‌اش بود. قسمت عملی و عملیاتی‌اش این بود که واقعا به پول، به خانه، به لوازم توی خانه، به لباس، به همه یک توجه غیردنیایی داشت. این توجه غیردنیایی که می‌گویم، یعنی توجه به این داشت که اگر توی خانه یک لگن هم اضافه می‌شود، برود بپرسد این لگن را کی خرید، برای چی خرید، چرا خرید. آقاسیدجواد از پراجازه‌ترین روحانیون دوره اخیر است. یعنی دیگر مرجع بزرگی نمانده بود که به ایشان اجازه دریافت وجه شرعی را نداده باشد. ولی جالب بود: اگر یک نفر می‌آمد با یک پول هنگفت، ارجاعش می‌داد به کس دیگر. یک بخشی‌اش خودخواسته بود، به این معنا که پول زیاد دنگ‌وفنگ زیاد دارد، پول زیاد دردسر زیاد دارد. دردسر نه به معنای دردسر اجرایی! دردسر ذهنی. یعنی من اصلا نمی‌خواهم با پول زیاد مواجه بشوم. و بعد معروف بود با اینکه پول زیادی توی دست‌وبالش بود، زندگی فقیرانه و حتی زندگی سختی داشت. خانم آقاسیدجواد که می‌شود مادر آقای خامنه‌ای (می‌دانید که ایشان هم از یک خانواده روحانی بود) می‌گوید که «بالأخره من همسر پیش‌نماز مسجد بودم [پیش‌نماز که می‌گویم یعنی پیش‌نماز مسجد درست‌وحسابی] و دختر یکی از همین‌ها بودم، اما هیچ‌کس وضعش مثل ما نبود.» اینکه «هیچ‌کس وضعش مثل مال نبود»، دو وجه داشت: یک، آقاسیدجواد بلد نبود؛ دو، آقاسیدجواد نمی‌خواست. هردو این‌ها با همدیگر بود؛ هم آقاسیدجواد آدم کار مالی نبود، کارهای تشکیلاتی، کاری که سازمان می‌خواهد و باید به یکی بگویی این کار را بکند، به یکی بگویی آن کار را بکند، هم (اصلا فرض کنیم که این ظرفیت را داشت) نمی‌خواست اصلا. بعد، از آن‌ور، بسیار آدم اهل مطالعه‌ای بود. در دورانی که ایشان نابینا شده بود، یکی از کارهای اطرافیانشان، ازجمله همین آقای خامنه‌ای و مادرشان، این بود که کتاب برای آقاسیدجواد بخوانند. خواندن بعضی از این کتاب‌ها از رو صدبارک‌ا... و نمره بیست داشت، چه برسد به اینکه بخوانی‌شان و لذت ببری یا استفاده علمی بکنی!

به نظر من، آقاسیدجواد نوع نگاهش به زندگی برای امروز سازنده است. نوع نگاهش که می‌گویم، نه در قسمت عملی‌اش، در قسمت ذهنی‌اش. یعنی بی‌توجهی به دنیا و توجه به خودسازی. این چیزی است که الان خیلی‌ها درگیرش نیستند و نمی‌شناسندش. آفت آدم متعامل با اجتماع و سیاست، دوری از خود است. دوری از خود یعنی چی؟ یعنی درگیر مال شدن، درگیر پول شدن، درگیر سازمان شدن. ما یک سازمان درست می‌کنیم، یک تشکیلات، یک خیریه درست می‌کنیم برای اینکه چه‌کار کنیم؟ کار خیر کنیم. بعد از یک مدت، نگاه می‌کنیم می‌بینیم ما هرچی درمی‌آوریم، خرج خود خیریه می‌کنیم. حالا ساختمان بگیریم، حالا تلفن بگیریم، حالا یک ماشین برایش بگیریم، حالا یک دادار دودوری برایش بگیریم، توی این دادار دودور چه کتی بپوشیم، رفتیم آنجا چه حرفی بزنیم که بگویند «به‌به! این‌ها بلدند». گاهی خود این وسیله‌ها تبدیل به حجاب می‌شود.

آنچه به نظر من درست است، روش امام خمینی(ره) است. امام خمینی(ره) هردوتای این‌ها را با هم داشت: هم سلوک شخصی داشت، هم رفتارهای اجتماعی. البته امام(ره) ظرفیتش را هم داشت، گردن‌کلفت بود، از همان جوانی در راه‌انداختن اجتماعات، در اجماع برقرارکردن، در همه این‌ها آدم گردن‌کلفتی بود. از آن‌ور هم نگاه می‌کنی سلوک شخصی‌اش را می‌بینی، خیلی جدی بود. با اینکه به نوعی خان‌زاده بود، بابای گردن‌کلفت داشت، خانه بابای امام(ره) (هنوز معروف است) خانه بزرگی بود. آدمی بود که یک دفعه بیاید نمک بزند به هندوانه، بگوید: «من برای اینکه نفس خودم را بکشم، هندوانه نمکی می‌خورم.» بهترین نوعش، به نظر من، تلفیق این دوتا با همدیگر است. یعنی کار اجتماعی کردن و سلوک شخصی. یک بخشی‌اش را همین آقای خامنه‌ای دارد الان. آقای مهاجرانی معروف است که می‌گوید به آقای خامنه‌ای و خانواده‌اش و بچه‌هایش اصلا امکان ندارد گیروگور مالی بچسبد. برادرهای آقای خامنه‌ای، آقای خامنه‌ای رهبر، هم همین جوری هستند. این‌ها همه‌شان از آقاسیدجواد وام گرفته‌اند و یاد گرفته‌اند و توی آن فضا تربیت شده‌اند که مسئله‌های دنیا برایشان کم‌اهمیت باشد، دنبال زیادکردن و چیز روی چیز گذاشتن نباشند.

به‌هرحال، آقاسیدجواد اصولا جمع‌بندی خودش این بود که آن ظرفیتی که بخواهد در مسئله‌های اجتماعی کنش داشته باشد و خودش آن‌ها را دنبال کند، آن را نداشت. خدا پدرش را بیامرزد! مثل اینکه من یک معلمم و مدیر خوبی نیستم؛ پس معلم خوب باقی می‌مانم. من مهندس خوبی نیستم، ولی اپراتور خوبی‌ام؛ خب اپراتور خوب باقی می‌مانم، بهترین اپراتور عالم باقی می‌مانم. من در یک تیم فوتبال تدارکاتچی خوبی‌ام، پزشک خوبی‌ام، آنالیزور خوبی‌ام. اگر یک آنالیزور خوب آنالیزوری خودش را بگذارد کنار و بخواهد برود سرمربی بشود، درحالی‌که ظرفیتش را ندارد، چه‌کار می‌کند؟! خراب‌کاری می‌کند. امکان دارد که جزو بهترین آنالیزورهای دنیا باشد، ولی سرمربی خوبی نباشد. آقاسیدجواد این خودشناسی را داشت و درگیر ماجراهای اجتماعی نشد، و این از سر خودآگاهی بود، از سر تنبلی و نخواستن نبود به نظر من، و البته نوعی از سلوک بود؛ توجه به خود، توجه به مسئله‌های خود، توجه به ضعف‌های خود، توجه به قوت‌های خود. فرق دوتا دانشجو را در نظر بگیرید که یکی‌شان درس می‌خواند فوق‌دکترا می‌گیرد، یکی‌شان بعد از مثلا لیسانس می‌رود توی صنعت و شروع می‌کند به چرخ‌دنده ساختن، اختراع‌کردن. ما نمی‌توانیم بگوییم این خوب است، آن بد است. هردو این‌ها لازم است، به‌اندازه. یک موقع‌هایی یکی‌اش بیشتر لازم است، یکی‌اش کمتر لازم است. باید جای خودشان را در سپهر آن بخشی که دارند در آن کار می‌کنند پیدا کنند.

آقاسیدجواد از موضع بی‌اعتنایی به دنیا به نظر من الان الگوی مهمی است. مهم است که یک آدم شصت سال، پنجاه سال زندگی کرد و دوروبرش پر از مرید بود (مریدهایی که فقط منتظر بودند ایشان یک اشاره چشم و ابرو بیاید برایش بزرگ‌ترین خانه‌ها را بسازند، بهترین ماشین‌ها را بگیرند و وسعت زندگی برایش درست بکنند) و این‌ها را نخواست. هر بخشی هم که انجام شد با فشار دیگران بود. آیا در این موضوعات اشتباه داشته یا نداشته است؟ به نظرم گاهی هم داشته است. مثلا آقاسیدجواد درمورد واردشدن تلفن به خانه‌اش مقاومت می‌کرد. می‌گفت: «ما تا حالا بدون تلفن بوده‌ایم، چی شده که اضافه بشود؟!» بعد، تلفن را پسرش با پول خودش وارد خانه می‌کند، سیدهادی. وقتی با تلفن می‌تواند با بعضی از فک‌وفامیلش صحبت کند و صله‌رحم کند، آنجا به خاطر صله‌رحم، تلفن را می‌پذیرد، به آن رسمیت می‌بخشد! می‌گوید: «خوب است! تلفن چیز خوبی است!» می‌شود با آن صله‌رحم کرد.»

می‌خواهم بگویم این نگاه به عالم و نگاه به زندگی، چیزی است که این مفهوم را ما گم کرده‌ایم. من و شما کارمندیم. هی نگاه می‌کنیم ببینیم آخر ماه شد یا نه، یک قران دوهزار به ما کم‌وزیاد دادند یا نه. نباید آن‌ها کم‌وزیاد بدهند، ها! منتها ذهن ما هم نباید درگیر این چیزها باشد، ذهن ما باید درگیر رشد باشد، درگیر رشد خودمان و رشد دیگران، درگیر پیشرفت باشد، ولی واقعیتش این است که پنجاه‌درصدش هی نگاه می‌کنیم قیمت دلار چند است، نگاه می‌کنیم ببینیم چطوری می‌توانیم همسایه را بپیچانیم، نگاه می‌کنیم ببینیم چطوری می‌توانیم در جای پارک دغل‌بازی دربیاوریم. دارم با اغراق می‌گویم، برای اینکه حرفم را روشن کنم. آقاسیدجواد از این جهت، مخصوصا برای طلبه‌ها، الگوی بی‌نظیری است به نظر من، بی‌نظیر، آدمی در اوج اشتهار (در حوزه خودش البته) که هیچ روحانی‌ای نبود در مشهد، حتی به یک معنا در نجف، که ایشان را نشناسد، هم خودش را و هم پدرش را. وقتی که می‌رود نجف، همین آقاسیدجواد، بزرگان نجف، یعنی مراجع تقلید نجف، می‌آیند به دیدنش، دیدوبازدید می‌کنند با هم، با اینکه یک نوجوان بوده (نوجوان که می‌گویم یعنی مثلا شانزده هفده ساله) به خاطر پدرش. می‌خواهم بگویم با اینکه در اوج اشتهار بود توی صنف خودش، از این اشتهار هیچ‌وقت هیچ چیز برای خودش نخواست، هیچ‌وقت. تازه یک دوره‌ای از این اشتهار هم مال موقعی بوده است که پسرهاش دیگر وکیل شده بودند. یکی‌شان رئیس جمهور بود، یکی‌شان نماینده مجلس بود، ... . بالأخره، هرکدام یک جایی بودند دیگر. موقعی که گازکشی می‌شود، وقتی می‌خواهند گاز خانه آقاسیدجواد را بدهند، می‌رود می‌ایستد می‌گوید: «اول گاز همه این همسایه‌ها را باید بدهید، بعد گاز من را بدهید!» می‌خواهم بگویم که این نوع از نگاه به زندگی، چون گم‌شده ماست، الان زندگی‌هامان دچار مسئله است. حالا، آقاسیدجواد نمی‌گویم مسئول بود، ولی بابت اینکه با مردم عادی متفاوت بود، متمایز بود، می‌تواند مثالی از زندگی مسئولان هم باشد دیگر.

**الان این سلوک بین مسئولان، به‌ویژه روحانیون، هست، نیست، کم است؟**

نه؛ گفتم که گم‌شده است دیگر! این مفقودی ماست، مفقوده ماست، این نوع نگاه به زندگی. کار ساده‌ای نیست، ها! خود ماها انجامش نمی‌دهیم، خود ماها وقتی که میوه می‌آورند خیار را نمی‌خوریم، اول زردآلو را می‌خوریم. اصلا هم توجه نمی‌کنیم که احتمالا خیار را بیشتر دوست داریم؛ می‌گوییم «بگذار زردآلو را بخورم. زردآلو هم گران است، هم فصلش کوتاه است؛ خیار که همیشه هست!» از این بگیرید و بروید جلو. پس به نظر من نه درمورد روحانیت و نه درمورد مسئولان به‌طور عمومی این وجود ندارد. بگذارید راحت بگویم؛ در دوره خود آقاسیدجواد هم این سلوک، عمومی نبود بین روحانیت. من حرفم این است که فیش سیم این ماجرا باید کنار فیش‌های دیگر به آدم‌ها وصل شود. آیا روحانیت باید با مظاهر مدرنیته آشنا باشد یا نه، مثل شبکه‌های مجازی، سایت، اینترنت و این‌ها؟ به نظر من، بله، باید آشنا باشد. آیا روحانیت جدید باید از روابط بین‌الملل سر دربیاورد یا نه؟ به نظر من، بله، باید سر دربیاورد. این هم یکی از آن سؤال‌هاست: آیا روحانیت باید درباره زندگی دنیایی خودش با توجه و با سخت‌گیری باشد یا نه؟ بله، باید باشد. این «بله، باید باشد» همان سیمی است که کابلش دست آقاسیدجواد است. ما می‌گوییم سیمش باید به روحانیت جدید وصل شود؛ کابل نخواستیم، ولی سیمش وصل شود که! فکر کنم حرفم را روشن گفتم.

**شما در تحقیقاتتان از این تغییر سلوک سیدمحمد و سیدعلی و سیدهادی سرنخی پیدا کرده‌اید؟ اتفاقی، واکنشی، حتی توصیه خود پدر این باشد که «ما این جنبه را دیدیم [که به قول شما اشتباه هم نیست]؛ شما، اگر جنمش را، ظرفیتش را دارید، جنبه دیگر را ببینید»؟**

این جنبه را دیدند و تصمیم گرفتند جور دیگر باشند. آن‌ها احساس کردند آن چیزی که برای اجتماع ما لازم‌تر است، روش امام خمینی(ره) است. بعد هم این کار از هر کسی برنمی‌آید. به همین دلیل، شما آیت‌ا... بهجت‌های زیادی ندارید. یک چیزی را هم در نظر داشته باشید: آقاسیدجواد با اولین پسر خودش چهل‌سال اختلاف سنی دارد؛ آن دو یا سه دختر را که از همسر اول هستند، کاری ندارم. آقاسیدجواد با آقای خامنه‌ای، پسردوم، چهل‌وچندسال اختلاف سنی دارد. یعنی وقتی این‌ها می‌رسند به پانزده‌سالگی، پدرشان تقریبا اوایل کهولت است. درست است که تحت تربیت جدی پدر در مسئله‌های دنیایی هستند، اما در مسئله‌های اجتماعی، پدرشان پیشواشان نیست، پیشواشان امام(ره) است. روشن است؛ خیلی روشن است. البته آقاسیدجواد با امام خمینی(ره) خیلی رفیق بود. اصلا آدم باورش نمی‌شود: دوتا آدم از دوتا قطب مختلف عجیب غریب به‌شدت با همدیگر دوست بودند. دلیل دوست بودنشان هم اصالت بود. آقاسیدجواد در روشی که داشت اصالت داشت، اداواطوار نداشت، می‌شناخت، می‌دانست، می‌خواست این کار را بکند؛ امام خمینی(ره) هم اصیل بود. این دوتا آدم اصیل، به همدیگر که رسیدند، همدیگر را پسندیدند. به همین دلیل، آقا، وقتی می‌رود قم، می‌شود شاگرد امام(ره)، آقای خامنه‌ای پسر. به همین دلیل، هر وقت می‌خواستند بروند و بیایند، به همدیگر پیغام و سلام‌وعلیک می‌فرستادند. یعنی امام خمینی(ره) به آقای خامنه‌ای می‌گفته: «به بابات سلام برسان»؛ به همین دلیل، آقاسیدجواد می‌گوید: «اگر امام(ره) خروج کند، من با او بیعت می‌کنم.» می‌گوید: «من خودم خروج نمی‌کنم.» در این حد روشن است دیگر. آقاسیدجواد آدم خروج‌کردن نیست، یعنی آدم انقلاب‌کردن نیست، ولی می‌گوید: «اگر امام(ره) خروج کند، من با او بیعت می‌کنم.» امام(ره) فقط، ها! اصغر و هوشنگ نه!

**یعنی این در آقای حکیم و آقای بروجردی و آقای خویی هم نبود.**

نه؛ نبود. اصلا آقاسیدجواد بیش از این حرف‌ها بود. آقاسیدجواد با اینکه می‌توانست مرجع باشد، آن را هم نخواست. آقاسیدجواد می‌توانست درس و بحث سنگین راه بیندازد؛ آن را هم نخواست، با اینکه آدم بسیار عالمی بود. در این حلقه کمپانی که می‌نشستی، ایشان جزو گردن‌کلفت‌ها بود. ایشان رفیق فابریک علامه طباطبایی و همان آقای میلانی بود، رفیق فابریک از بچگی، از تبریز. آقای طباطبایی همیشه می‌آمد می‌نشست با ایشان اقلیدس و فلسفه‌وکلام می‌خواند. می‌دانید مثل چیست؟ فرض کنید شما فوتبالی هستید؛ با کی می‌روید راجع به فوتبال صحبت می‌کنید؟! با یکی که فوتبال می‌فهمد. آقاسیدجواد خیلی سطح علمی‌اش بالا بود، ولی آن مرجعیت علمی را هم نخواست؛ نخواست دوروبرش شلوغ باشد.

**اینجا یک متناقض‌نمایی هست: کسی که نمی‌خواهد، سرنوشتش این می‌شود که شهرتی به اندازه طباطبایی و میلانی و امثالهم، یعنی دوستان خودش، ندارد؛ بعد، این سلوک چطور قرار است ادامه پیدا کند؟**

نگاهشان به شهرت متفاوت بود. این اصلا خودخواسته بود. اصلا از این شهرت دوری می‌کردند برای خودسازی. بله، امکان دارد کسی هم مثل امام(ره) باشد و بگوید شهرت برایش مهم نیست، ولی شهرت هم جزو لوازم آن کاری است که انجام می‌دهد. آیا این‌ها مقابل هم‌اند؟! نه، این‌ها دوتا چیز متفاوت‌اند، متضاد نیستند، دو روش متفاوت‌اند، دو سلوک متفاوت‌اند.

**سؤال من این است که کسی که به این سلوک معتقد است، طبیعتا دوست دارد که سلوک خودش رواج هم پیدا بکند دیگر.**

نه. این هم یک شعبه‌ای از شعبات همان شهرت است. چنین‌کسی کار خودش را می‌کند، کما اینکه امام(ره) هم انقلاب کرد، ولی نگفت «همه‌تان انقلابی باشید.» البته بعضی مواقع شاکی بود از بعضی آدم‌های ضد مسئله‌های اجتماعی. آقاسیدجواد هم این جوری نبود. آقاسیدجواد هم اهل انقلاب‌کردن نبود، ولی فهم این را داشت که پشت سر امام(ره) می‌شود ایستاد.